

در مغز سفیدها چه می‌گذرد؟



مهرداد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

ژانر وسترن که از شاخصه‌های اصلی سینمای آمریکا بود، در قرن اخیر به شدت کم‌رنگ شد. وسترن فقط متشکل از شش لول‌بندهای باحال و لاتکی و طبیعت بکر و خط افق در فیلم‌ها و آن مرد تنهایی نیست که فقط یک زن او را می‌فهمد. ژانر وسترن به نوعی داستان تک‌کوبین ایالات متحده آمریکا بود. در قرن بیستم که هالیوود در تیول جمهوری خواهان قرار داشت، وسترن هم سکه رایج بازار بود اما از قرن ۲۱ به بعد که دموکرات‌ها عنصر مسلط در سینمای آمریکا شدند، این ژانر کم‌کم رو به افول گذاشت. حالا کوبین کاستنر که از هنرپیشه‌های جمهوری خواه سینمای آمریکا است، با کارگردانی

یک فیلم وسترن به صحنه برگشته است و همین کنجکاوی‌های زیادی را برمی‌انگیزد؛ اما این چنان معنا نمی‌دهد که هرکس فیلم را دید، همان قدر که قبل از دیدنش مشتاق بود، همچنان راضی باشد. نکته اینجاست که این فیلم نه کیفیت مناسبی دارد و نه از لحاظ محتوایی، حداقل هوشمندی و ظرافت هنری در آن رعایت شده است. آنچه در فیلم «افق: یک حماسه آمریکایی» با آن نام به ظاهر نمادین و در واقع به شدت شعاری و گل‌درشت می‌بینیم، جدال تمدن و بربریت است که به وقیحانه‌ترین شکل ممکن نمایش داده می‌شود. سفیدهای اشغالگر نمایندگان تمدن هستند و سرخپوستان آدمکش کسانی‌اند که مقابل تمدن شدن به وحشیانه‌ترین شکل ممکن مقاومت می‌کنند. فقط البته‌ترین آدم‌ها هستند که این تصویر جعلی و کودکانه از «مقاومت» را باور می‌کنند. کاستنر در تمام طول فیلم

چه کسی این روایت را باور می‌کند؟

«افق» یک فیلم وسترن حماسی محصول ۲۰۲۴ به کارگردانی و تهیه‌کنندگی کوین کاستنر است که براساس فیلمنامه‌ای که خود او با همکاری جان بیرد نوشته، ساخته شده. این فیلم قرار است یک چهارگانه باشد و «افق: حماسه آمریکایی» اولین قسمت از آن است. گروهی از بازیگران متشکل از کاستنر، سینا میلر، سام ورتینگتون و جیوانی ریسیسی به همراه جنا مالون، ابی لی، مایکل روکر، دنی هیوستون، لوک ویلسون، ایزابل فورمن و جف فاهی در این فیلم حضور دارند و قسمت اول آن در حالی اکران شده که تولید بخش دوم هم حدود یک سال پیش به پایان رسیده بود. فیلمبرداری بخش سوم رو به پایان است و پیش‌تولید بخش چهارم هم آغاز شده است.

فصل اول فیلم افق، نوزدهم می ۲۰۲۴ در هفتاد و هفتمین جشنواره فیلم کن به نمایش درآمد و ۲۸ ژوئن ۲۰۲۴ در ایالات متحده اکران شد و تاکنون در سراسر جهان ۳۲ میلیون دلار فروخته است. داستان فیلم سال ۱۸۵۹، در دره سان پدرو آغاز می‌شود که دو نقشه‌بردار به همراه کودکی که پسر یکی از آنهاست، برای ترسیم مرزهای یک شهر مرزی آینده به نام Horizon یا همان افق، سهام‌ها را مشخص می‌کنند. دو کودک سرخپوست، یکی پسر و دیگری دختر، از بالای یک بلندی و به صورت مخفیانه در حال تماشای این افراد هستند. بلافاصله دسته‌ای از سرخپوست‌ها می‌آیند و به کمین آن سفیدپوست می‌نشینند و پس‌ریجه سرخپوست هم به آنها ملحق می‌شود. چند روز بعد شخصی به نام دزمزایس که یک مبلغ مذهبی است، به دنبال شهر Horizon می‌گردد و متوجه می‌شود که گروه نقشه‌برداری توسط سرخپوست‌های آپاچی غربی کشته شده‌اند. دزمزایس با صحنه‌های دلخراشی مواجه می‌شود؛ از جمله جنازه پسرک معصومی که روی صورتش را توده‌ای از حشرات پوشانده. او اجساد آن سه نفر را دفن کرده و شهر افق را تأسیس می‌کند. چهار سال بعد، این شهر به شکلی شکوفا برپا شده است اما سرخپوستان آپاچی به رهبری شخصی به نام پیونسنای، خاک آنجا را به توبره می‌کشند و زن و مرد و پیر و جوان‌شان را

می‌کشند. ظاهراً موضوع اصلی داستان همین است؛ تأسیس شهر افق و مقاومت سرخپوستانی که شکارگاه‌شان در معرض غضب قرار دارد. البته فیلم کوین کاستنر قضیه را از این منظر نگاه نمی‌کند که یک گروه بیگانه می‌خواهند زیستگاه آبا و اجدادی و چند هزارساله مردمانی بومی را اشغال کنند؛ بلکه جماعتی مدرن، دوست‌داشتنی و رو به پیشرفت را نشان می‌دهد که آمده‌اند تا این بیابان را آباد کنند و عده‌ای عقب‌مانده در مقابل‌شان به وحشیانه‌ترین شکل ممکن ایستاده‌اند. حتی وقتی دوربین در کمپ سفیدپوستان است، موزیک‌های مهربانانه و دوستانه‌ای پخش می‌شود و به محض اینکه به صف سواره سرخپوستان کات می‌خورد، موزیک دیگری که مخوف و هولناک است جای آن را در حاشیه صوتی فیلم می‌گیرد. این شکل وقیحانه‌ای که وین کاستنر در فیلمش برای جانبداری از یک طرف دعوا و ساختن چهره هیولایی برای طرف دیگر انتخاب کرده، به مخاطب هوشمند این حس را می‌دهد که او را کودن و کم‌بهره از هوش فرض کرده‌اند. هر کودکی این را می‌فهمد موزیک بد را کوین کاستنر برای سرخپوست‌ها گذاشته و خود او بوده که موزیک ملایم و مهربانانه‌ای برای سفیدها قرار داده است؛ نه اینکه سفیدها به واقع مهربان‌تر باشند و سرخپوست‌ها هولناک.

همچنانکه هر کودکی می‌فهمد این کوین کاستنر بوده که تصویری رمانتیک و زیبا از سفیدها نشان داده و تصویری متوحش از سرخ‌ها، موضع‌گیری جانبدارانه و به غایت خالی از پرده‌پوشی و لایه‌بافی فیلم باعث می‌شود که مخاطب به راحتی

بفهمد این نمایش

کوین کاستنر از

صحنه است، نه

واقعیت صحنه.

اندازه وقیحانه موضعی نژادپرستانه و ضد حقوق بشری گرفته است، بگوید ما فقط با کات و شات فیلم کار داریم و حتی اگر بد آن را بگوییم، از میزانشن و تدوین بازی‌ها و روند قصه ایراد می‌گیریم نه چیز دیگر. چنین فردی با بی‌اندازه ابله است یا به احتمال قوی‌تر به دلیل رابطه رمانتیکی که با غرب دارد، می‌خواهد در جایی که علاقه‌ش زیر سؤال رفته، خودش را به آن راه بزند. «افق: حماسه آمریکایی» به ما نشان می‌دهد که سوی از آنچه امثال تفلیکس و باقی کمپانی‌های دموکرات در سینمای آمریکا سعی می‌کنند القا بشود، واقعاً در ذهن انسان سفیدپوست آمریکایی هنوز چه می‌گذرد. آنها به‌عنوان نوادگان کسانی که کل بشریت را یا اروپایی می‌دانستند یا پیش اروپایی به‌رغم ظاهر مهربان و متمدنی که با پماد لیبیرالیسم برای چهره‌شان ساخته‌اند، چهره‌ای دارند شبیه کوین کاستنر.

اسب لنگ کوین کاستنر در قصه‌گویی و پرداخت محتوا

نمی‌شود که بفهمد ربط ماجرای هاپس و ماریگولد و لوسی با شهر افق و آدم‌هایی که در آن می‌جنگند یا کشته‌شدگان و بازماندگان‌شان چیست. از سوی دیگر یک قافله سفیدپوست رامی‌بینیم که به سمت شهر افق در حرکت هستند و کلی خرده‌ماجرا دارند که همگی نمایش داده می‌شوند اما فرجام‌شان نیمه‌کاره‌ها می‌شود و نه آن کاروان در پایان روایت این قسمت به شهر می‌رسد، نه ماجراهایشان پایان می‌یابد و نه هاپس و سایکس ها تکلیف‌شان با هم روشن می‌شود و فیلم به شکل حیرت‌انگیزی با یک نماهنگ که شبیه آنونس یا تیزر است به پایان می‌رسد. ممکن است چنین ایرادی از جانب سازندگان فیلم با این پاسخ روبرو شود که با یک مجموعه فیلم که به شکل سریالی پخش می‌شود طرف هستیم اما این توجیه به هیچ وجه قابل قبول نیست، چراکه وقتی یک اثر نمایشی به‌عنوان فیلم سینمایی مستقل ارائه می‌شود و برای هر قسمت آن به‌طور جداگانه در گیشه‌ها بلیت می‌فروشند، داستان آن هم باید خودبسنده باشد. در ضمن اگر تصور کنیم که این مجموعه فیلم به صورت سریال تلویزیونی منتشر می‌شد، باز هم این قصه‌های کش‌دار موازی که به این زودی‌ها به هم مربوط نمی‌شوند، قابل توجیه نبود. مثلاً همین قسمت اول اگر به قالب سریال درمی‌آمد، لاقفل ۴ قسمت را تشکیل می‌داد؛ در حالی که هنوز حتی آدم‌هایش را معرفی نکرده بود و انگیزه‌ای برای دنبال کردن ماجراهایش در مخاطب ایجاد نمی‌شد. به هر حال کوین کاستنر کسی است که در مقام کارگردان یک فیلم ساخت به نام «رقصنده با گرگ‌ها» و برای آن غیر از خرس طلای برلین، جوایز متعددی از اسکار گرفت؛ اما دو فیلم بعدی‌اش تمسک طلایی برترین فیلم بدترین کارگردانی و بدترین بازیگری را برای او به ارمغان آورد و همچنان هم نمی‌توان حتی با عامه‌پسندترین معیارهای هالیوودی او را فیلمساز قابل توجهی دانست. آنچه باعث پرداختن به این فیلم می‌شود مضمون ضدسرخپوستی و به‌شدت فاشیستی آن است. «افق: یک حماسه آمریکایی» بیشتر از اینکه فیلمی دیدنی باشد، دریچه‌ای است برای دیدن آنچه در ذهن بسیاری از خودبرتربندان سفیدپوست غربی می‌گذرد و نمونه‌ای کاریکاتوری از به کار بردن ابزار هنر برای توجیه جنایت است.

این فیلم سه‌ساعته پر است از قصه‌های موازی آدم‌هایی که ماجرایشان در جاهای مختلف اتفاق می‌افتد و نه تنها در انتهای سه ساعت این آدم‌ها یا سرنوشت‌شان به هم پیوند نمی‌خورد، بلکه اساساً خودشان هم گنگ و مبهم باقی می‌مانند و معلوم نمی‌شود که دلیل اتفاقات یا انگیزه مشخص آدم‌ها چیست. مثلاً پس از اینکه کشنار سفیدپوستان به دست سرخ‌پوست‌ها را دیدیم، ناگهان بی‌هیچ مقدمه‌ای صحنه‌ای می‌بینیم که در قلمرو مونتانا، زنی به اسم لوسی به مردی به نام جیمز سایکس شلیک می‌کند و با پسر شیرخواره‌اش می‌گریزد. مخاطب این سکانس را می‌بیند و تا مدت‌ها سانسامی‌فمده که چرا چنین صحنه‌ای را به او نشان دادند. مدت‌ها بعد فیلم دوباره به همین قصه موازی برمی‌گردد و لوسی را می‌بیند که به وایوینگ رفته و با نام جعلی الن هاورلی همسر تاجر قیبری به نام والتر چایلدز شده و به همراه ماریگولد، فاحشه‌ای که به‌طور مستقل کار می‌کند، زندگی مشترک دارند. البته مدتی طول می‌کشد تا مخاطب متوجه شود این زن همان کسی است که در یک سکانس گنگ اوایل فیلم به مردی شلیک کرده و گریخته بود.

به مرور معلوم می‌شود که با مجروح شدن سایکس، خانم سایکس که مادرسالار خانواده است به پسرانش دستور داده بروند و لوسی را دوباره بگیرند و برگردانند. لوسی و شوهرش که فکر می‌کنند برادران سایکس برای خرید معدن به آنجا آمده‌اند، به کلیه محل اقامت‌شان می‌روند اما برادر کوچک‌تر شوهر لوسی را می‌کشد و به سمت محل زندگی آنها می‌رود تا پسرک‌شان را بیاورد. همزمان یک مرد میانسال اسب‌فروش که خود کوین کاستنر نقشش را بازی می‌کند، برای قرار عاشقانه‌ای که با ماریگولد گذاشته، به سمت خانه‌اش حرکت می‌کند و برادر کوچک‌تر سایکس ها رو به رو می‌شود. بین سایکس کوچک‌تر و این تاجر اسب که نامش هاپس لیسون است درگیری رخ می‌دهد و هاپس رقیبش را با گلوله از پا درمی‌آورد. حالا هاپس لیسون و هاپس مجبورند با هم فرار کنند و درحالی که لوسی به اسارت سایکس‌ها درآمده، فرزند او را هم با خودش می‌برند. اگر کسی فیلم را تا انتها ببیند بالاخره نشانه مشخصی به او ارائه



چارسو

۶ سالن سینما به سینماهای سیستان و بلوچستان اضافه شد

محمد خزاعی، رئیس سازمان سینمایی در حاشیه افتتاحیه سینما تفتان در شهرستان خاش گفت: «امروز در سفر به مناطق مختلف، درخواست سالن سینما مطالبه جدی مردم و هنرمندان است و خوشحالم شعار «ایران فقط تهران نیست» و «سینما برای همه» در دولت سیزدهم محقق شده است. برخی از دوستان و همکاران در صنوف مختلف از این اقدام و رویکرد سازمان سینمایی خرده گرفته و نقد کرده‌اند که چرا در استان‌ها درصد سرمایه‌گذاری و رونق هستید؟ در سال ۱۴۰۰ استان سیستان و بلوچستان تنها دارای ۳ سالن در شهرهای چابهار و زاهدان بود و این آمار امروز به ۹ سالن در استان رسیده و ۳ سالن دیگر نیز در روند آماده‌سازی قرار دارد. امروز شاهد اتفاق بزرگ فرهنگی پس از ۴۰ سال در این استان هستیم؛ چراکه رشد ۲۰ درصدی زیرساخت سینمایی در استان اتفاق افتاده است. اکثریت شهرهای بالای ۱۰۰ هزار نفر جمعیت فاقد سینما در استان یا صاحب سینما شده‌اند یا مجتمع‌های فرهنگی در آنها به منظور بهره‌برداری سینمایی تجهیز شده است. استان سیستان و بلوچستان سززمینی آمیخته به شعر و ادبیات و تمدن کهن و دیرینه است که با این پیشینه سینما نیز به آن اضافه شده و به دغدغه‌های جدی برای جوانان تبدیل شده است.»

رئیس صداوسیما: رسانه ملی همیشه در کنار دولت سیزدهم بود

پیمان جبلی، رئیس سازمان صداوسیما با حضور در آخرین جلسه هیات دولت سیزدهم گفت: «شهید رئیسی اهمیت ویژه‌ای برای رسانه قائل بودند و همیشه می‌گفتند در انجام هرکاری پیوست رسانه‌ای و فرهنگی باید وجود داشته باشد. همین تاکید و راهبرد منجر به این شد که از تمام ظرفیت‌های قانونی تعامل بین رسانه ملی و دولت حداکثر استفاده را بکنیم. به‌عنوان نمونه در اولین روزهای دولت سیزدهم با هک سامانه سوخت مواجه بودیم که با همکاری دولت و سازمان صداوسیما با کمترین عوارض از آن مساله عبور کردیم. اگر همراهی تمام‌قدر رسانه ملی نبود موضوع دولت الکترونیک و تسهیل صدور مجوزها جلو نمی‌رفت، همچنین مواردی مثل پنجره واحد خدمات دولت الکترونیک، ترویج کالا بزرگ الکترونیک و موارد متعددی از این دست.» رئیس صداوسیما با تاکید بر اینکه برای پوشش رویدادها و جشنواره‌های فرهنگی و هنری از فجر تا کتاب و قرآن همواره کنار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بودیم گفت: «در ستار با همدلی وزارت فرهنگ، توافق و هماهنگی صورت گرفت و بسیاری از چالش‌ها برطرف و تقسیم وظیفه خوبی انجام شد.» به گفته وی در ۶ ماهه دوم سال ۱۴۰۰، حضور اعضای دولت در برنامه‌های شبکه‌های مختلف رسانه ملی ۱۴۸ ساعت بود و در سال ۱۴۰۱ این رقم به حدود ۲۵۹۷ ساعت و در سال ۱۴۰۲ به حدود ۲۱۶ ساعت رسید.

